



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۱۵

رفعت حسینی

خاقانی در شغل پولساز مایه مالی

خاقانی شیروانی را از خدایگان شعر پارسی تراشیده اند. و مدعی هم بوده اند که خاقانی و بیدل در شعر شان { ابهام } آفریده و از واژگان کم کاربرد سود جسته اند.

مگر در هیچ کتاب یا رساله یا مقاله یا پرگرافی در بخش فرهنگی یک رونامه عصرانه،

هیچگاهی، تذکری از خرافه اندیشی این شاعر ذکری و یادی نکرده اند.

خاقانی، حتی، در شمار شعرای ستایشگر ستمگران و خون ریزان بود و از پیسه بخشش های

زور داران و متمولین زندگی می کرد.

در پایین از ردالت ها و جنایات او در سرایش پی می برید.

شماره ۳۲۹ - در مدح علاء الدین اتسز شاه خوارزم

خاقانی « دیوان اشعار » قطعات

افاق زیر خاتم خوارزم شاهی است

مانا ز بخت یافت نگین پیمبری

پیش سپید مهره قدرش زبون تر است

از بانگ پشه دبدبه کوس سنجری

از بهر آنکه نامه درگاه او برد

عنقا کمر بیست برای کبوتری

چرخ کبود را ز حسام بنفش او

تهدید می رسد که رها کن ستمگری

از دهر زاد و دهر فضولی نمای را

خون ریختی گرش نبدی حق مادری

تیغش ز چار شهر خراسان خراج خواست

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

از چار شهر چه که ز نه چرخ چنبری
شمشیر گوشت خواره او را مزوری است
آن کس که خورد رست ز دست مزوری
گر خصم او بجهد طلسمی بساخته است
آن قدر هم ز قدرت او خواست یآوری
گوساله گرچه بهر خلاف خدای بود
نطق از خدای یافت نه از سحر سامری
گردون مگر مصحف نامش شنوده بود
کابشر نوشت نامش بر تاج مشتری
روح القدس به خدمت او می خورد قسم
کامروز در زمانه تو اسلام پروری
سوگند خورد عاقله جان به فضل و عدل
کز روی عدل گستری و فضل پروری
خوارزم شه هزار چو محمود زاولی است
خاقانی از طریق سخن صد چو عنصری

شماره ۷۶ - در مدح شروان شاه

خاقانی « دیوان اشعار » قطعات

شاهها معظما ملک الشرق خسروا
تو حیدری و حرز کیان ذوالفقار توست
شروان که زنده کرده شمشیر توست و بس
شمشیروار در کف دریا شعار توست
بحری به تیغ و شخص نهنگان غریق توست

کوهی به گرز و جان پلنگان شکار توست
تو تاج بخش جمع سلاطین و همچو من
سلطان تاجدار فلک طوقدار توست
از آسمان خاطر و بحر ضمیر من
در دری و کوکب دری نثار توست
از دهر خاطر فضلا را مخاطره است
خاقانی از مخاطره در زینهار توست
از بس کرم که دست و زبان تو کرده‌اند
دستم ثنا نویس و زبان سحر کار توست
وز بس که گوش من ز زبانت لطف شنود
گوشم خزینه خانه گوهر نگار توست
آواز الغریق به گردون رسید از آنک
جانم غریق همت گردون سوار توست
آهنگ دست بوس تو دارم ولی ز شرم
لرزان تنم چو رایت خورشیدوار توست
خواهم که چشم برکنم و سر برآورم
اما چه سود چشم و سرم شرمسار توست
چون چشم برکنم؟ که سرم زیر پای توست
چون سر برآورم؟ که سرم زیر بار توست
شروان به روزگار تو امیدوار باد
کاقبال روزگار هم از روزگار توست

///